

مراد از این سخن و معنی است که  
الایضا که در این دو عالم بجز خداوند

باشند و دیگر سخن سخنان که حرارت نیست بکنار که بخت دنیا که حرم دل و کوه دنیا  
کرد که اندیشه اش جز سخن سخنانه هیچ نباشد فیض نخستین را مظاهر کثر است هر  
موجود است او را از بخت فانی ضیاب است که آنرا وجه خاص یکی بنیان وجه انجذاب  
ببین سخنانه واقع است حسب دوام نوبه که آنرا بر تمام الهامها در تصرف نام الحاصل  
بجایگاه با بدوها میخیزد این بذات مقدسه خود بکلیست شده بهمین <sup>بنوی بر طبق نوبت</sup> سخن  
غیر از سخن سخنانه نه بیند و نداند و العباد بالله اگر بنا بر اسم المصلط بر بقیه مستقیم  
انجذاب بذات که کند که قهار خود گشته جز خود نه بیند و جز خود نداند همان کند  
که گذشت بر طاعت او را بد همیشه محبوب و ممنوع از شهود وحدت کرد نه او دارو  
در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عبادهای بنوی و اخروی و صور  
و معنوی را منقاد و مهتبا کرد خلاصی از بلیت با سبب است از نوبه <sup>سبب است</sup> صواب  
اعمال صالحه بهتر است آنکه از هر صدق بحدت طایفه که بخت فانی از خود رهایی  
یافته اند قیام نماید بنمای خود را در نشان که کند در گفت الله و آیا کردانی که بر  
کینست بر آنکه است که آنچه بر حق رسول الله صلی الله علیه و سلم نیت از و نیست  
شده باشد و آنچه نه نوست صلی الله علیه و سلم نموده بلکه او و بایست او را تمام  
گرفته باشد و او بلیت شده باشد که جز اخلاق و اوصاف بنوی صلی الله علیه و سلم  
در وجه نباشد در مقام بواسطه انصاف بصفات بنوی مظهر تصرف سخن سخنانه  
گشته و تصرف الهی در بطن مستعدان تصرف کرده تمام از خود خالی شده و بپرداز

حق سخنانه ایستاده شهر ازین که در کنار همی که در آن کار بگرفت بوی باروها  
که بوی طین رسید آنکه بنا بر آنش اداست با نیست و سوخته باشد از آبرو  
هیچ نمائند و به بصیرت دل که آینه بر حال مراد بد و روی از مجموع قبایها  
که دانیه و قبله او جان پر گشته و در بندگی پهلوانی فارغ آمده و سر نیاز  
جز این استانه بر نینداخته و اعراض از مجموع کرده سعادت خود را در بقول و  
دانسته و شقاوت خود را در آید و بیکه رقم نیستی بر ناصیه وجود کشیده و از  
تفرقه شعور بوجود غیر از خلاص گشته <sup>نظم</sup> او را که در سرای نکار نیست <sup>عست</sup> فاد  
از باغ بوستان و نماشای لاله زار اگر پرسند که توجیه چیست بگو بلیص  
دل و تخریبها و از آگاهی بجز سخن سخنانه و تعالی که پرسند که چیست چیست  
بگو خلاصی دل از غم و شعور بوجود غیر سخن سخنانه و تعالی که پرسند که انصاف  
چست بگو استغراق در هستی سخن سخنانه که پرسند که سعادت چیست  
بگو خلاصی از خود دیدی سخن سخنانه که پرسند که شقاوت چیست بگو خود در  
مانند فانی باز ماندن که پرسند که وصل چیست بگو نسیان خود بشود بود  
وجود حق سخنانه که پرسند که فصل چیست بگو جدا کردن سراسر غیر سخن سخنانه  
و تعالی که پرسند که سکر چیست بگو ظاهر شدن حالی بر دل که دل شانه که پوشیده  
دارد چیزی را که پوشیدن آن جز با پیش ازین حال واجبست خدمت خواجه  
عبید الله و نمودند که مولانا حسام الدین شایسته از اعیان امیرچین فرزنده

Copyright © King's University